

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان معنای شهرت (دیدگاه مرحوم نائینی)

یکی از بحث‌های مهم در مقبوله و مرفوعه روشن شدن مراد از شهرت است که در هر دو روایت ذکر شده است. باید قدم به قدم جلو بیاوریم و در دو مقام بحث کنیم: الف- مراد از شهرت در این دو روایت چیست؟ ب- آیا شهرت فتوایی مرجحیت دارد یا نه؟ یا جابر ضعف سند است یا نه؟ ما قبلاً مقام دوم را بحث کردیم اما به مناسبت این بحث باید این را هم ذکر کنیم.

در مقبوله حضرت فرمود «يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَ بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّأْنُ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ» که مراد از مجمع علیه مشهور است. بعد راوی سؤال می‌کند «فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمَا مَشْهُورَيْنِ» آن وقت وظیفه چیست؟ در مرفوعه هم امام (علیه السلام) به زراره فرمود «خُذْ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ.»

مرحوم نائینی در این بحث سه قسم برای شهرت ذکر کردند: (1) شهرت روایی (2) شهرت عملی (3) شهرت فتوایی. در تعریف اینها می‌فرماید شهرت روایی آن روایتی است که مشهور عند الروات است و در کتب احادیث تدوین شده است، یعنی وقتی به چند کتاب از کتاب‌های حدیثی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم این روایت در آن کتاب‌های حدیث آمده است. فرض کنید روایتی است که محمدون ثلاث آن را نقل کرده‌اند.

نائینی می‌فرماید اگر دو روایت تعارض کردند و یکی از این دو شهرت روایی داشت لا اشکال فی کونها مرجحةً لأحد المتعارضین و می‌فرمایند مراد از فإن المجمع علیه لا ریب فیہ خذ بما اشتهر بین اصحابک شهرت روایی است. البته ایشان اینجا اشاره به مقبوله می‌کند فإن المجمع علیه لا ریب فیہ، حالا بعضی بین شهری که در مقبوله آمده و شهری که در مرفوعه آمده فرق گذاشتند که این را عرض خواهیم کرد. پس این یک معنا برای شهرت روایی و نائینی ادعای عدم الاشکال می‌کند در این‌که شهرت روایی مرجح احد المتعارضین است.

اما در مورد شهرت عملی می‌فرماید عبارت از این است که مشهور طبق یک روایت عمل، استناد و اعتماد کرده باشند. بعد نتیجه می‌گیرند نسبت بین شهرت روایی و شهرت عملی عموم و خصوص من وجه است یعنی ممکن است به روایتی استناد بشود ولی مشهور در کتب حدیث نباشد و ممکن است یک روایتی هم مشهور در کتب حدیث باشد اما فقها به آن استناد نکرده باشند که البته فرض دوم فرض نادری است. اگر در ذهن‌تان باشد ما یک وقتی هم یک اشاره‌ای کردیم جایی که یک روایت مشهور در کتب روایی است اینجا بگوئیم فقها از آن اعراض کردند و استناد نکردند یک مقداری نادر است، نمی‌گوئیم نیست ولی خیلی نادر است.

بعد از بیان نسبت، مرحوم نائینی فرموده است در دوران بین شهرت عملی و شهرت روایی، شهرت عملی بر شهرت روایی مقدم است یعنی اگر دو روایت با هم تعارض کردند و یک روایت شهرت روایی و روایت دیگر شهرت عملی دارد، روایتی که شهرت عملی دارد مقدم است. حالا آیا شهرت عملی هم به نفعه در مسئله تعارض عنوان مرجح را دارد یا خیر، می‌فرمایند بله شهرت عملی هم مرجح است و بلکه در ترجیح و مرجح بودن اولی از شهرت روایی است و می‌فرمایند اگر مشهور طبق روایتی عمل نکرده باشند کشف از خلل در آن روایت می‌کند. بعد بحث را روی شهرت فتوایی می‌آورند.

نائینی در مورد شهرت فتوایی می‌گوید اگر فتوایی از حیث مضمون مطابق با یک روایت است اما نمی‌دانیم آیا فقها در فتوای خودشان استناد به این روایت کرده‌اند یا نه؟ ایشان می‌فرمایند در بحث شهرت فتوایی دو بحث وجود دارد یکی این‌که آیا عند التعارض اگر طبق یک روایت شهرت فتوایی باشد عنوان مرجح دارد یا نه؟ بالأخره نائینی فرمود لا اشکال در این‌که شهرت روایی و شهرت عملی مرجحیت نسبت به احد الخبرین بر خبر دیگر دارد، اما در شهرت فتوایی خلاف وجود دارد، آیا شهرت فتوایی می‌تواند مرجح باشد یا نه؟ و بحث دیگر در جایی است که تعارضی نیست، یک روایت اگر شهرت فتوایی طبق آن باشد آیا جابر ضعف سند نسبت به آن روایت است یا نه؟ پس در شهرت فتوایی هم در مرجح بودنش و هم در جابر بودنش بحث و خلاف وجود دارد.

اولین نکته‌ای که بیان می‌کنند این است که اگر یک روایت داشتیم و شهرت فتوایی بر خلاف آن روایت بود، لا اشکال در این‌که این شهرت موهن روایت است و این همان اعراض الاصحاب است که می‌فرماید اعراض فقها از یک روایت قوی‌ترین موهن است و هیچ اشکالی در این جهت نیست.

دومین نکته این است که می‌فرمایند إنما الاشکال در این دو مطلب است که آیا شهرت فتوایی مرجح است یا جابر؟ مرجح در جایی است که مورد تعارض باشد جابر در جایی است که یک روایتی است که تعارضی نیست اما سندش ضعیف است.

از کلام نائینی استفاده می‌شود که در باب اعراض روشن است شهرت فتوایی بر خلاف یک روایت است اینجا این موهن روایت است، اما اگر بخواهیم شهرت فتوایی را مرجح یا جابر قرار بدهیم من دون الاستناد معنا ندارد. اگر شهرت فتوایی بخواهد یک روایت معاندی را بر روایت دیگر ترجیح بدهد این باید استناد کند، اگر بخواهد جابر باشد آنجا هم استناد لازم است می‌فرماید مجرد مطابقت فتوی با روایت کافی نیست. اگر بخواهد مرجح یا جابر باشد لابد من الاستناد باید استناد بشود.

باز می‌فرمایند این روشن است که وقتی می‌خواهید بگوئید این روایت به وسیله شهرت فتوایی ترجیح دارد بر روایت دیگر، باید فقها استناد به این روایت کرده باشند اگر بخواهیم بگوئیم یک روایتی ضعف سندش جبران بشود باید استناد به این روایت کرده باشند بعد می‌فرمایند از طرفی مسلم است که شهرت و عمل متأخرین به روایت فایده‌ای ندارد و آنچه که ملاک است عمل و شهرت متقدمین است حالا لقرب زمانهم إلى الاثمه، معرفتهم بحال الروايات و تشخیصهم قطع الرواية عن ثمینها پس اینجا چه کار کنیم؟ از یک طرف می‌گوئیم اگر شهرت فتوایی بخواهد جابر یا مرجح باشد لابد من الاستناد، این یک. دو: استناد متأخرین به درد نمی‌خورد باید متقدمین استناد کنند، سه: ما راهی برای اینکه متقدمین استناد به روایت کردند پیدا نمی‌کنیم.

اینجا می‌فرمایند مشکله‌ای به وجود می‌آید یشكل علينا الحال از یک طرف لا طریق لنا إلى العلم باستناد القدماء إلى ما بأیدینا من الرواية که باز این را توضیح می‌دهند می‌گویند عادت قدما بر عدم ذکر مستند است لأنه لیس من دأبهم ذکر مستند الفتوی بل بنائهم غالباً علی مجرد الفتوی بدون این‌که مستند را ذکر کنند کما لا یخفی علی من راجع المتون فإن قلّ ما یوجد فیها بیان المستند، می‌فرمایند قدما در کتب فتوایی خودشان مستند را ذکر نمی‌کردند لذا اینجا مشکل این است که شهرت متأخرین به درد نمی‌خورد، راهی برای احراز استناد قدما به این روایت نداریم.

روی این بیان اصلاً موضوعی برای شهرت فتوایی باقی نمی‌ماند می‌گوئیم شهرت فتوایی دو فرض دارد یکی متأخرین است که هیچ اعتباری به آنها نیست و یک فرضش متقدمین است که راهی برای احرازش نداریم که استناد کرده باشند به این روایت.

اشکال این است که شهرت متأخرین قابل احراز هست اما ارزش ندارد، شهرت متقدمین ارزش دارد اما قابل احراز نیست پس ما چه کار کنیم این شهرت فتوایی را؟ یا همان شهرت عملی را؟ یعنی طبق این اشکالی که نائینی مطرح می‌کند ما فقط راه برای احراز شهرت روایی داریم و برای شهرت عملی یا شهرت فتوایی هیچ راهی نداریم.

مرحوم نائینی اینجا تحقیقی را ارائه می‌دهند و می‌فرمایند اگر ما در موردی دیدیم شهرت متأخرین با شهرت متقدمین موافق است این یک، توافق شهرت متأخرین با متقدمین، ما مواردی داریم که حالا خود ایشان هم اشاره می‌کند، ما در بحث صلاة مسافر هم مواردی را پیدا کردیم شهرت بین متقدمین یک فتواست، شهرت بین متأخرین یک فتوای دیگری است. حالا می‌فرمایند اگر در یک موردی متأخرین با متقدمین توافق در فتوا داشتند، این یک. و این فتوا علی خلاف القاعده هم باشد یعنی قاعده یک نظر و نتیجه‌ی دیگری دارد اما این فتوا برخلاف قاعده است، این دو. الآن هم ما هستیم و یک روایت. یک روایت داریم شهرت متأخرین و متقدمین بر طبق این روایت است، این فتوا هم بر خلاف قاعده است نه بر وفق قاعده، اینجا نتیجه می‌گیریم که حتماً متقدمین هم به همین روایت استناد کردند، احتمال اینکه بگوئیم یک روایت دیگری در بین بوده و به دست ما نرسیده و متقدمین به آن روایت تمسک کردند می‌فرمایند این بسیار ضعیف است.

بعد می‌فرمایند بل لا ینبغی احتمالاً اصلاً نباید احتمالش داد، می‌فرمایند فإن اتصال المتأخرین بالمتقدمین مع انحصار المستند عند المتأخرین بما أیدینا من الروایة یمنع عن احتمال اختلاف مستند المتقدمین لمستند المتأخرین، بعد باز هم بالاتر می‌آید.

اول می‌فرمایند این که بگوئیم یک روایت دیگری هست خیلی بعید است بعد می‌فرمایند لا ینبغی که کسی این احتمال را بدهد بعد یک مرحله بالاتر می‌فرماید لو ادعا احد القطع باتحاد المستند لم یکن فی دعوائه مجازه اگر کسی بگوید ما اینجا قطع داریم تنها مستند متقدمین همین روایت است ادعای قطع کند می‌فرماید این مجاز نیست.

می‌فرمایند اگر فتوی متأخرین علی طبق القاعده باشد این یک، واستندوا إلى الروایة أيضاً این دو، اینجا دیگر چنین راه استکشافی نداریم که بگوئیم پس متقدمین هم طبق این روایت فتوا دادند، وقتی فتوی طبق قاعده است لعل متقدمین هم بر طبق قاعده فتوی داده باشند. یعنی در مقتضای قاعده بوده لذا نمی‌توانیم بگوئیم اینجا یک روایت ترجیح پیدا می‌کند یا ضعف سندش برطرف می‌شود.

پس تحقیقی که نائینی ارائه می‌دهد این است که اگر دیدیم متأخرین با متقدمین فتوایشان توافق با هم داشت، این یک. و این فتوی بر خلاف قاعده بود این دو، یک روایت هم الآن بیشتر نداریم اینجا می‌فهمیم که تنها مستند همین روایت است و اینجا هم مرجحیت و هم جابریت مطرح است و بحثی نیست، اینجا جابر ضعف سند است اما اگر فتوای متأخرین علی وفق القاعده باشد لعل متقدمین هم که همین فتوا را دادند آنها هم طبق قاعده فتوا دادند لذا دیگر جابر ضعف سند نیست و عنوان مرجح را ندارد. در آخر می‌فرمایند و مما ذکرنا ظهر وجه الحاجة إلى تحصیل شهرة المتقدمین علی الفتوا ما باید برویم در کلمات قدما بگردیم ببینیم یک فتوایی آیا مشهور هست یا یک فتوایی مشهور نیست.

نائینی در ادامه فرق میان اجماع و شهرت را در همین قرار می‌دهد که اجماع کشف از یک حجت قطعی می‌کند عند الجميع ولی شهرت کشف از حجت عندهم می‌کند و کشف از یک حجت قطعی نمی‌کند ولی به نظرم این نمی‌تواند فارق باشد بین شهرت و اجماع در اینجا و در این بحث، آنچه می‌تواند فارق باشد همان بیانی است که ما عرض کردیم، ما در اجماع حدس به قول معروف را می‌خواهیم، و در اجماع حدس قول معصوم را می‌زنیم ولی اگر یک فتوایی مطابق با روایت بود ما نمی‌توانیم حدس

قطعی بزنیم نسبت به اینکه اینها به این روایت تمسک کردند، ممکن است به قاعده تمسک کرده باشند در آنجا که موافق با قاعده باشد به نظر من این جواب شاید از این جوابی که خود مرحوم نائینی دادند قوی‌تر باشد.^[1]

بیان معنای شهرت (دیدگاه مرحوم امام خمینی)

در این بحث جمعی مثل مرحوم آقای بروجردی (قدس سره)، مثل مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه)، مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) قائل‌اند مراد از شهرتی که در مقبوله آمده شهرت فتوایی است نه شهرت روایی درست خلاف آنچه مرحوم نائینی قائل است. بعد هم که می‌گویند این شهرت مرجح نیست بلکه عنوان معین یا ممیز دارد.

در روش اجتهادی امام و مرحوم آقای بروجردی و مرحوم والدشان شهرت فتوایی را برای مدعا به عنوان یک دلیل قرار می‌دهند و اینجا هم امام در کلماتشان تصریح کردند که این عنوان مرجح را ندارد یعنی کسانی که از این مقبوله شهرت روایی را استظهار می‌کنند می‌گویند پس شهرت روایی مرجحة لأحد الخبرین علی الخبر الآخر، این مرجح است اما کسانی که می‌گویند این شهرتی که در اینجا شهرت فتوایی است نمی‌گویند شهرت فتوایی یک خبر را بر خبر دیگر ترجیح بدهد. می‌گویند اصلاً شهرت فتوایی خودش به عنوان معین و به عنوان دلیل است. یعنی در یک مسئله فقهی اگر شهرت فتوایی در یک طرف باشد آن فتوی به برکت آن شهرت فتوایی تحکیم می‌شود.

مرحوم امام خمینی می‌فرمایند «و الظاهر ان المراد من المجمع علیه بین الأصحاب و المشهور الواضح بینهم هو الشهرة الفتوائية لا الروائية، فان معنى المجمع علیه بینهم و المشهور لديهم ليس إلا هي» مشهور عند الاصحاب یعنی آنکه اصحاب به او تکیه می‌کنند همان شهرت فتوایی است کما أن الموصوف بأنه لا ريب فيه هو الذى علیه شهرة الفتوائية اگر فتوایی شهرت پیدا کرد این می‌تواند بحث بیاوریم که لا ريب فيه. آن فتوای شاذ فيه ريب. همه حرف امام اینجا است که اگر روایتی در کتب روایی مشهور است اما فتوای فقها طبق آن نیست «فهي مورثة للريب بل للاطمئنان أو اليقين بخلل فيها» باید اطمینان پیدا کنیم که در این روایت اشکال و مشکلی وجود دارد بخلاف ما اذا شتهر رواية بين الاصحاب بحسب الفتوا اگر یک روایتی به حسب فتوا مشهور شد اینجا دیگر لا ريب فيه در آن وجود دارد.

پس استدلالی که امام (رضوان الله تعالی علیه) دارند این‌که می‌فرمایند مجرد اشتها در روایت بدون این‌که فتوی بر طبق این روایت باشد یوجب الخلل و الريب در این روایت است. فرمایش اصلی امام این است که شهرت روایی من حیث هی هی موجب برای عدم الريب در روایت نمی‌شود آن‌که مما لا ريب فيه می‌شود شهرت فتوایی است. آنجایی که یک شهرت فتوایی داریم مطابق با یک روایت، یعنی از یک طرف می‌گوئیم بله بما هی هی وقتی امام می‌فرمایند المجمع علیه لا ريب فيه یعنی بما هی هی بما هو هو، المشهور لا ريب فيه یعنی بما هو هو بعد می‌فرمایند آن‌که بما هو هو لا ريب فيه است شهرت فتوایی است برای این‌که بالوجدان می‌دانیم اگر روایتی مشهور باشد اما فتوا بر طبق آن داده نشده باشد فيه ريب و خلل و اشکال.

امام در ادامه می‌فرمایند إن المجمع علیه لا ريب فيه بمنزلة التعليل است چون در این روایت فرمود ينظر به آن مجمع علیه بعد فرمود يدرك الذى ليس بمشهور، بعد فرمود فإن المجمع علیه لا ريب فيه، این تعلیل است و امام (علیه السلام) نمی‌خواهد امر تعبدی را بیان کنند بلکه امام دارد تنبیه می‌دهد بر یک امر عقلانی ارتکازی. می‌فرماید فإن الاجماع، یک درجه پائین‌تر اجتهاد، بین بطانة کل رئیس، یک رئیسی اگر بطانه‌ای دارد، اصحابی دارد، خواصی دارد، که اینها می‌شوند بطون آن رئیس، تمام اصرار این رئیس و حرفهای این رئیس پیش‌شان هست، اجماع و اشتها بین بطانه‌ی هر رئیس یکشف عن رضا. بعد می‌فرماید «فإحدى الروایتین إذا كانت بهذه الصفة يؤخذ بها و بالحكم المستند إليها و يترك الشاذ».

پس مطلب دوم این‌که امام فرمود این تحلیل تعبدی نیست و اشاره به یک امر ارتکازی عقلانی دارد، در روایت مقبوله بعد از

اينکه فرموده إن المجمع عليه لا ريب فيه، می‌فرماید «إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبَعُ وَ أَمْرٌ بَيْنَ غِيهِ فَيُجْتَنَّبُ وَ أَمْرٌ مُشْكَلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ» امور سه گانه است امام فرموده است اين تحليل براي آن فإن الحكم عليه لا ريب فيه است، چرا لا ريب فيه؟ چون امر بين رُشده، چیزی که امر بين رُشده است لا ريب فيه و در نتیجه می‌فرمایند اینجا چند قياس وجود دارد المجمع عليه لا ريب فيه، كل ما لا ريب فيه بين رُشده و كل ما بين رُشده يجب عن يتبع باید تبعیت بشود هر چیزی که بين رُشده واضح الصحة است واضح الهداية است اين باید تبعیت بشود آن طرفش هم هست، آنکه شاذ است مما فيه ريب كل ما فيه ريب امام می‌فرماید نباید بگوئیم آنجا احتمال دارد که بين رُشده باشد آن امر بين غيه، وقتی اينطور شد لا يجوز عن يتبع. اين خلاصه فرمایش امام در بيان مقبوله.^[2]

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ «الأمر الثاني: قد تقدّم- في مبحث الظنّ- أقسام الشهرة و ما يصلح منها للترجيح، و لا بأس بإعادته إجمالاً في المقام، فنقول: إنّ الشهرة على أقسام ثلاثة: شهرة روائية، و شهرة عملية، و شهرة فتوائية. أمّا الشهرة الروائية: فهي عبارة عن اشتها الرواية بين الرواة و تدوينها في كتب الأحاديث. و لا إشكال في كونها مرجحة لأحد المتعارضين، بل هي المراد من قوله عليه السلام في المقبولة: «فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه». و أمّا الشهرة العملية: فهي عبارة عن عمل المشهور بالرواية و اعتمادهم عليها و استنادهم إليها. و النسبة بين الشهرة الروائية و الشهرة العملية العموم من وجه، إذ رب رواية لم تكن مشهورة عند الرواة و أرباب الحديث و لكن عمل المشهور بها، و رب رواية لم يعمل المشهور بها و لكن كانت مشهورة عند الرواة. و لا إشكال في أنّ الشهرة العملية تكون مرجحة أيضاً، بل الترجيح بها أولى من الترجيح بالشهرة الروائية، فإنّ عمل الأصحاب يكشف عن اعتبار الرواية، بل لو كانت الشهرة العملية على خلاف الشهرة الروائية فالعبرة على الشهرة العملية، فإنّ عدم عمل المشهور بالرواية المشهورة يكشف عن خلل فيها. و أمّا الشهرة الفتوائية: فهي عبارة عن اشتها الفتوى بمضمون الرواية مع عدم العلم باستناد فتوى المشهور إليها. و الذي يهتم البحث عنه هو بيان حكم الشهرة الفتوائية من حيث كونها جابرة لضعف السند و مرجحة لأحد المتعارضين، فإنّ الذي يمكن لنا إحرازه هو الشهرة الفتوائية، و أمّا الشهرة العملية: فلا سبيل لنا إلى إحرازها، لأنّها تكون في عصر الحضور أو ما قاربه قبل تأليف كتب الفتوى، فالذي لنا إليه سبيل هي الشهرة الفتوائية. و لا إشكال في كون الشهرة الفتوائية على خلاف مضمون الرواية تكون موهنة لها على كلّ حال، لأنّ إعراض الأصحاب عن الرواية أقوى موهن لها، و إنّما الإشكال في كونها مرجحة لأحد المتعارضين أو جابرة لضعف سند الرواية و لو لم يكن لها معارض، فإنّ الترجيح و الجبر يتوقّف على الاستناد و الاعتماد إلى الرواية. و لا يكفي في ذلك مجرد مطابقة الفتوى لمضمون الرواية، كما لا يكفي في الترجيح و الجبر عمل المتأخرين بالرواية و استنادهم إليها، فإنّ العبرة على عمل المتقدمين من الأصحاب بالرواية، لقرب زمانهم بزمان الأئمة عليهم السلام و معرفتهم بحال الرواة و تشخيصهم غث الرواية عن سمينها، فلا أثر لشهرة المتأخرين و استنادهم إلى الرواية ما لم تتصل بشهرة المتقدمين. و حينئذ ربما يشكل علينا الحال، فإنّه لا طريق لنا إلى العلم باستناد القدماء إلى ما بأيدينا من الرواية، لأنّه ليس من دأبهم ذكر مستند الفتوى، بل بناءهم غالباً على مجرد الفتوى على طبق الأخبار بلا ذكر مستند الفتوى، بل بناءهم غالباً راجع المتون، فإنّ قلّ ما يوجد فيها بيان المستند، فلا سبيل لنا إلى إثبات أنّ مستند فتواهم كان ما بأيدينا من الرواية، لاحتمال أن يكون لهم مستند آخر قد خفي علينا، و قد عرفت: أنّه ما لم يعلم استنادهم إلى الرواية لم تكن فتواهم مرجحة و لا جابرة. هذا، و لكنّ التحقيق: أنّ الأمر ليس بتلك المثابة من الإشكال، فإنّه إذا توافقت شهرة المتأخرين مع شهرة المتقدمين على الفتوى بمضمون الرواية و كانت الفتوى على خلاف ما تقتضيه القاعدة و لم يكن فيما بأيدينا ما يصلح أن يكون مستنداً لفتوى المتقدمين إلّا ما استند إليه المتأخرون من الرواية، فيكشف ذلك كشفاً عادياً على أنّ مستند المتقدمين هو تلك الرواية، فإنّ احتمال أن يكون للمتقدمين مستند آخر غير ما استند إليه المتأخرون- و قد خفي عليهم- بعيد غايته، بل لا ينبغي احتمالها، فإنّ اتصال المتأخرين بالمتقدمين مع انحصار المستند عند المتأخرين بما بأيدينا من الرواية يمنع عن احتمال اختلاف مستند المتقدمين لمستند المتأخرين، بل لو ادّعى أحد القطع باتّحاد المستند لم يكن في دعواه مجازف. نعم: لو كانت شهرة المتأخرين على طبق ما تقتضيه القاعدة و إن استندوا إلى الرواية أيضاً، فلا مجال لاستكشاف كون مستند المتقدمين تلك الرواية، لأنّه يحتمل قريباً أن يكون مستند المتقدمين في الفتوى هو ما اقتضته القاعدة لا الرواية. فلا أثر لشهرة المتأخرين و استنادهم إلى الرواية، و كذا لا أثر لشهرة

المتأخرين و المتقدمين لو فرض أنه لم يكن فيما بأيدينا من الكتب ما يصلح أن يكون مستندا لفتواهم و لو كانت الفتوى على خلاف القاعدة، فإن أقصى ما يستفاد من اشتهاار الفتوى بين المتقدمين و المتقدمين هو استنادهم في الفتوى إلى ما يكون حجة عندهم- لأن عدالتهم تأبى عن الفتوى بلا مستند- و لكن مجرد ذلك لا يقتضي وجوب موافقتهم في الفتوى، لعدم العلم بالمستند و كيفية دلالته. و الفرق بين الشهرة و الإجماع: هو أن الإجماع يكشف عن وجود مستند تام الدلالة و الحجية عند الكل، فيرجع الإجماع على الفتوى إلى الإجماع على وجود ما يكون حجة قطعية على المسألة، فلا يجوز مخالفة المجمعين في الفتوى، بخلاف الشهرة، فإنها لا تكشف عن وجود حجة قطعية عند الكل، بل غاية ما يستفاد منها هو استناد المشهور إلى ما يكون حجة عندهم، و ذلك لا يقتضي وجوب متابعتهم. فتحصل: أنه إذا توافقت شهرة المتقدمين مع شهرة المتقدمين في الفتوى على خلاف ما تقتضيه القاعدة و كان فيما بأيدينا من الكتب- و لو لم تكن من الكتب المعتمدة كدعائم الإسلام و الأشعريات و الفقه الرضوي- رواية على فتوى المشهور، فهذه الشهرة تكون مرجحة للرواية إذا كانت معارضة مع غيرها و جابرة لضعف سندها و لو مع عدم المعارضة. و أمّا إذا خالفت شهرة المتقدمين مع شهرة المتقدمين في الفتوى- كما اتفق ذلك في عدة مواضع منها جواز الصلاة في السنجاب- فالعبرة إنما تكون بشهرة المتقدمين. و مما ذكرنا ظهر وجه الحاجة إلى تحصيل شهرة المتقدمين على الفتوى، فتأمل جيّداً. «فوائد الاصول، ج4، ص: 785 تا 789.

[2] □ «و الظاهر ان المراد من المجمع عليه بين الأصحاب و المشهور الواضح بينهم هو الشهرة الفتوائية لا الروائية، فان معنى المجمع عليه بينهم و المشهور لديهم ليس إلا هي كما ان الموصوف بأنه لا ريب فيه هو الذي عليه الشهرة الفتوائية بحيث كان مقابله الشاذ النادر و اما نفس شهرة الرواية مجردة عن الفتوى فهي مورثة للريب بل للاطمئنان أو اليقين بخلل فيها بخلاف ما إذا اشتهر رواية بين الأصحاب بحسب الفتوى بحيث صار مقابله الشاذ النادر فإنها تصير لأجله مما لا ريب فيها، و معلوم ان مراده من قوله: «ان المجمع عليه لا ريب فيه» ليس جعل التعبد بذلك بل تنبه بأمر عقلائي ارتكازي بين العقلاء، فان الإجماع و الاشتهاار بين بطانة كل رئيس يكشف عن رضاه به فأحدى الروائيتين إذا كانت بهذه الصفة يؤخذ بها و بالحكم المستند إليها و يترك الشاذ المقابل لها و قوله: انما الأمور ثلاثة (إلخ) كالتعليل لقوله يؤخذ بالمجمع عليه و يترك الشاذ فان الأمور مطلقا لا تخلو من بين الرشد فيتبع و المجمع عليه كذلك و بين الغي فيجتنب و الشاذ النادر كذلك و امر مشكل.» الرسائل، ج2، ص: 70.